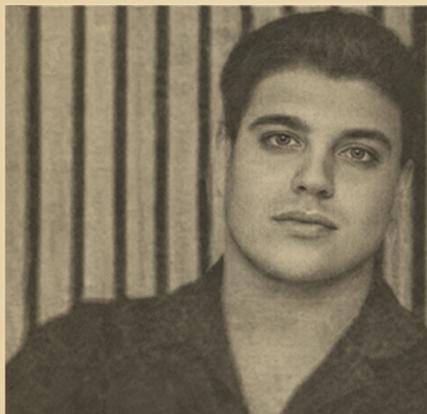




خبر روز

جاویدنامان ایران



نام او پس از آن با جمله‌ای دردناک در حافظه عمومی ماند:

«سپهر... بابا کجایی؟»

در ادامه موج فشار بر کادر درمانی، گزارش‌ها از بازداشت چندین پزشک به دلیل درمان مجروحان اعتراضات حکایت دارد. بر اساس اطلاعات منتشرشده در شبکه‌های اجتماعی، از جمله افراد بازداشت‌شده می‌توان به دکتر علیرضا گلچینی، دکتر فرهاد نادعلی و آمنه سلیمانی اشاره کرد.

فعالان حقوق بشر می‌گویند این بازداشت‌ها با هدف ایجاد رعب، جلوگیری از کمک‌رسانی به معترضان و همچنین خاموش کردن روایت‌های مستقل از خشونت حکومتی انجام می‌شود و نقض آشکار اصول انسانی و اخلاق پزشکی است.

زندانیان سیاسی

دکتر علیرضا گلچینی، جراح اهل قزوین، بازداشت شده و گفته می‌شود به اعدام محکوم شده است. او به‌خاطر ارائه مراقبت‌های پزشکی به غیرنظامیان زخمی در جریان اعتراضات سراسری



تحت پیگرد قرار گرفته. این پرونده نقض اصول اخلاق پزشکی و حقوق بین‌الملل است و مسئولیت کامل جان و امنیت او بر عهده مقامات قضایی ایران است.

سپهر شکری، ۲۵ ساله، جوانی آرام و کم‌حرف بود که مانند هزاران جوان دیگر آرزوی زندگی‌ای امن و عادی داشت. نام او با فریاد «سپهر... بابا کجایی؟» در حافظه جمعی ماند؛ صدای پدری در جستجوی فرزندش میان پیکرهای بی‌جان. سپهر نماد نسلی شد که زندگی می‌خواست، اما سهمش خشونت و سوگ بود.

فرزندی که دیگر نمی‌بینمش

مادران دادخواه

فریبا شانزده ساله بود و با من آمده بود به میدان، فقط برای دیدن مردم و شنیدن صدای امیدشان. هیچ فکر نمی‌کردم آن روز آخرین روز دیدن او باشد. شلیک‌ها ناگهان همه‌جا را پر کرد، من دستش را گرفتم و پشت یک ماشین پناه گرفتم، قلبم از ترس تند می‌زد، چشم‌هایم بی‌وقفه دنبال نگاهش بود. اما ناگهان او از دستم رفت... خیابان را گشتم، اسمش را فریاد زدم، اما فقط سکوت و وحشت پاسخ من بود.

دو روز بعد او را در میان صدها جسد در مرکز پزشکی قانونی پیدا کردم؛ گلوله‌ای در قلبش بود و لب‌هایش خاموش. وقتی گفتند «تروریست‌ها او را کشته‌اند»، باور نکردم، چون من خشونت را با

چشمانم دیده بودم، با دست‌هایم لمس کرده بودم. هنوز هر روز نام فریبا را صدا می‌زنم، هنوز دلم با یادش می‌تپد، و با هر نفس، دادخواهی و عشقش را زنده نگه می‌دارم، تا حقیقت او هیچ‌گاه خاموش نشود.



مادر فریبا از مشهد

راویان خیابان

آن شب در چالوس، نیروهای سرکوب بدون هشدار به سمت مردم شلیک کردند. دختری جوان به نام «افسانه رضویان» هدف گلوله قرار گرفت و بر زمین افتاد. مردمی که برای نجات او و یا حتی بدن بی‌جانش دویدند، یکی یکی زیر آتش قرار گرفتند و کشته شدند؛ کسانی که فقط می‌خواستند جان یک انسان را از مرگ نجات دهند، خودشان به قربانی تبدیل شدند.



این فقط روایت کشته شدن یک دختر نیست؛ روایت جامعه‌ای است که در آن کمک‌کردن جرم شده و انسانیت با گلوله پاسخ می‌گیرد. خیابانی که باید جای زندگی باشد، به صحنه مرگ بدل شد و «افسانه رضویان»، نامی شد بر زخمی جمعی که هنوز باز است.